

اخلاق فضیلت محور

نویسنده: جان گرت

مترجم: حسین کاظمی یزدی

اخلاق فضیلت محور اصطلاح بسیار گسترده‌ای است که به آن دسته از نظریه‌هایی اطلاق می‌شود که بیش از آنکه بر انجام وظیفه و عمل در جهت رسیدن به نتایج مطلوب تمرکز کنند، بر نقش شخصیت و فضیلت در فلسفه اخلاق تأکید دارند. طرفداران اخلاق فضیلت محور چنین توصیه‌های اخلاقی‌ای را مطرح می‌کنند: «طوری عمل کن که افراد بافضیلت عمل می‌کنند.»

اگرچه ادعا می‌کرد شخص بافضیلت کسی است که از ویژگی‌های شخصیتی ایده‌آل برخوردار است، وی الهام‌بخش بیشتر نظریه‌های اخلاق فضیلت محور بوده است.

ویژگی‌های شخصیتی ایده‌آل از گرایش‌های درونی ذاتی اخذ می‌شوند؛ ولی باید پرورش یابند؛ و وقتی پرورش می‌یابند تا ابد پایدار خواهند ماند. برای مثال، انسان بافضیلت کسی است که در بسیاری از موقعیت‌های زندگی مهربان است، زیرا شخصیتش اینگونه است، نه به این دلیل که می‌خواهد منفعتش را به حداکثر رسانده، یا توجه کسب کند و یا صرفاً وظیفه‌اش را انجام دهد. نظریه‌های اخلاق فضیلت محور، خلاف نظریه‌های پیامدگرا و وظیفه‌گرا، قصد ندارند تا اصولی کلی تعریف کنند تا در موقعیت‌های اخلاقی از آن‌ها استفاده شود. نظریه‌های اخلاق فضیلت محور با پرسش‌های گسترده‌تری از این دست سر و کار دارد: «چطور باید زندگی کنیم؟»، «زندگی خوب چه زندگی‌ای است؟» و «ارزش‌های اجتماعی و خانوادگی مناسب کدامند؟»

اخلاق فضیلت محور که در سده بیستم احیاء شد، در سه جهت اصلی بسط یافت: یودایمونیزم^۱، نظریه‌های عامل محور و اخلاق مراقبت^۲. یودایمونیزم اساس فضیلت را در شکوفایی انسانی می‌داند و شکوفایی را با اجرای خوب عملکرد

¹ Eudaimonism

² Ethics of care

متمایز فرد یکی می‌پندارد. ارسطو ادعا می‌کند که در مورد انسان‌ها، عملکرد متمایز تعقل است؛ بنابراین، زندگی‌ای که «ارزش زیستن» داشته باشد، زندگی‌ای است که در آن به‌خوبی تعقل کنیم. نظریه عامل‌محور تأکید دارد که فضیلت با اشراق عقل عرفی تعیین می‌شود؛ یعنی ما در مقام ناظر ویژگی‌های ستودنی دیگر افراد را قضاوت می‌کنیم. سومین شاخه از اخلاق فضیلت محور اخلاق مراقبت است که متفکران فمینیست آن را بسط داده‌اند. اخلاق مراقبت این ایده که اخلاق باید صرفاً بر عدالت و خودمختاری تمرکز کند را به چالش می‌کشد و مدعی است که ویژگی‌های زنانه‌تری مثل مراقبت و شیر دادن نیز باید مورد توجه قرار گیرد. در اینجا ایرادات رایجی بر اخلاق فضیلت محور وارد می‌شود. نظریه‌های اخلاق فضیلت محور مفهوم خودمحوری از اخلاق عرضه می‌کنند؛ زیرا شکوفایی انسانی فی‌نفسه غایت تصور می‌شود و به بستری که در آن اعمال ما بر دیگران تأثیر می‌گذارد، به اندازه کافی توجه نمی‌کند. همچنین، اخلاق فضیلت محور خط‌مشی‌ای برای چگونه عمل کردن ارائه نمی‌دهد؛ زیرا هیچ اصل روشنی برای هدایت اعمال وجود ندارد، جز اینکه «طوری عمل کن که افراد بافضیلت عمل می‌کنند». و آخرین نکته اینک، توانایی پرورش فضیلت‌های نیک، متأثر از عوامل متعددی است که ورای کنترل شخص بوده و معلول آموزش، اجتماع، دوستان و خانواده‌اند. اگر شخصیت اخلاقی تا این اندازه به شانس متکی است، آنگاه نقش تحسین یا سرزنش دیگران چه می‌شود؟

این مقاله به این مسئله می‌پردازد که اخلاق فضیلت محور اساساً چگونه با متمایز کردن خود از اخلاق‌های وظیفه‌گرا و پیامد‌گرا، تعریفی از خود به دست داده است. همچنین در این مقاله برخی از ایرادات رایج به اخلاق فضیلت محور و تفسیرهای بسط یافته و پاسخ‌های اخلاق فضیلت محور به این ایرادات بررسی خواهد شد.

۱. تغییر فلسفه اخلاقی مدرن

الف) آنسکومب

در ۱۹۵۸ الیزابت آنسکومب مقاله‌ای با عنوان «فلسفه اخلاق مدرن» نوشت که شیوه تفکر ما در مورد نظریه‌های هنجاری را تغییر داد. او تسخیر فلسفه اخلاقی مدرن با مفهوم حقوقی اخلاق را مورد انتقاد قرار می‌دهد. مفهوم حقوقی اخلاق منحصرأ با تعهد و وظیفه در ارتباط است. نظریه‌هایی که آنسکومب آن‌ها را به دلیل اتکایشان به اصول عموماً کاربردی‌پذیر نقد کرد، نظریه منفعت‌گرایی جان استوارت میل و اخلاق وظیفه‌گرای کانت بود. این نظریه‌ها بر اصول اخلاقی‌ای تکیه می‌کنند که ادعا می‌شود که این اصول در هر موقعیت اخلاقی‌ای قابل اجراست (یعنی اصل کمال رضایت جان استوارت میل و امر مطلق کانت). این رویکرد به اخلاق به اصول و نتایج کلی در یک قانون اخلاقی انعطاف‌ناپذیر تکیه دارند. افزون بر این، قواعد انعطاف‌ناپذیر بر مفهوم تعهد استوار هستند، مفهومی که در جامعه

سکولار مدرن چیزی بی معنا است؛ زیرا این مفهوم بدون فرض یک شارع بی معنا خواهد بود؛ و شارع نیز چیزی است که ما دیگر وجودش را فرض نمی کنیم.

آنسکومب اعتقاد داشت باید به شکلی متفاوت از تفکر فلسفی بازگشت. او با الهام از ارسطو بازگشت به مفاهیمی چون شخصیت، فضیلت و شکوفایی را ملزم دانست. او همچنین بر اهمیت عواطف و فهم روانشناسی اخلاقی تأکید کرد. تعدادی از فلاسفه توصیه های آنسکومب در مورد مرکزیت دادن به فضیلت در فهم اخلاقیات را برگزیدند، البته آن ها تأکید بر روانشناسی اخلاقی را مورد تأیید قرار ندادند. بدنه این نظریه ها و ایده های به دست آمده به اخلاق فضیلت محور معروف شد.

رویکرد انتقادی و مواجهه ای آنسکومب به نحوه بسط یافتن اخلاق فضیلت محور در سال های اولیه شکل گیری اش معنا دار است. فلاسفه ای که به ندای آنسکومب برای بازگشت به فضیلت پاسخ دادند، وظیفه خود می دانستند که اخلاق فضیلت محور را برحسب آنچه نیست تعریف کنند؛ یعنی نحوه جدا شدن و اجتناب این اخلاق از اشتباهاتی که با نظریه های هنجاری ایجاد شده بودند. پیش از آنکه به جزئیات این مسئله پردازیم، لازم است تا نگاهی مختصر به دو فیلسوف دیگر، برنارد ویلیامز و آلاسدر مک اینتایر داشته باشیم. این دو فیلسوف نظریه های اخلاق فضیلت محور را برای تغییر در کمان از فلسفه اخلاق سودمند می دانستند.

ب) ویلیامز

کار فلسفی برنارد ویلیامز همیشه با توانایی کارهای او در معطوف کردن توجه ما به مسئله ای که در ابتدا مورد توجه قرار نگرفته و حالا حوزه ای کاملاً مفید برای بحث فلسفی است، مشخص می شود. ویلیامز نحوه بسط فلسفه اخلاقی را نقد می کند. او تمایزی میان اخلاق^۳ و اخلاقیات^۴ ایجاد می کند. اخلاقیات اساساً با کار کانت و مفاهیم وظیفه و تعهد تعریف می شوند. مفهومی که پیوندی سخت با مفهوم تعهد دارد، سرزنش است. سرزنش مفهوم مناسبی است؛ زیرا ما مجبوریم که به گونه ای خاص رفتار کنیم؛ و اگر ما توانایی انجام چنین رفتاری را داشته باشیم و از آن سر باز زنیم، از وظیفه خود تخلف کرده ایم.

ویلیامز همچنین می گوید که چنین ادراکی از اخلاقیات امکان شانس را رد می کند. اگر اخلاقیات درباره کاری است که مجبور به انجام آن هستیم، پس هیچ جایی برای چیزی که خارج از کنترل ماست وجود ندارد. اما گاهی اوقات رسیدن به زندگی مطلوب به چیزهایی خارج از کنترل ما وابسته است. در واکنش به این مشکل، ویلیامز مفهوم وسیع تر

³ Ethics

⁴ Morality

اخلاق را برگزید و مفهوم انحصاری اخلاقیات را رد کرد. اخلاق، احساسات و عواطف بسیاری را در بر می‌گیرد که اخلاقیات به عنوان چیزهایی نامربوط تکذیبشان می‌کند. نگرانی‌های اخلاقی گسترده‌تر هستند و دوستان، خانواده و جامعه را در بر می‌گیرند و جایی برای ایده‌هایی مثل عدالت اجتماعی باز می‌کنند. این نگاه به اخلاق با تفسیر یونانیان باستان از زندگی مطلوب که در آثار افلاطون و ارسطو به چشم می‌خورد، قابل مقایسه است.

پ) مک‌ایتتایر

در نهایت، افکار آلاسدایر مک‌ایتتایر محرکی برای علاقه به فضیلت شد. پروژه مک‌ایتتایر هم مانند پروژه‌های آنسکومب و ویلیامز این بود که مفاهیم بسیاری همچون باید و نباید را عمیقاً مورد انتقاد قرار دهد. البته او سعی کرد تا تفسیری از فضیلت به دست دهد. مک‌ایتتایر تعداد زیادی از تفسیرهای تاریخی در مورد فضیلت را مورد بررسی قرار داد که در فهرست فضیلت‌ها با هم اختلاف داشتند و نظریه‌های فضیلت‌شان ناسازگار بود. او به این نتیجه رسید که این تفاوت‌ها را می‌توان به تفاوت در شیوه‌هایی که مفاهیم متفاوتی از فضیلت را ایجاد می‌کنند، منسوب کرد. هر تفسیری از فضیلت برای فهمیده شدن نیازمند تفسیر اولیه کیفیات اجتماعی و اخلاقی است. بنابراین، برای فهم فضیلت مورد نظر هومر باید نقش اجتماعی او را در جامعه یونان در نظر داشت. بنابراین، فضیلت‌ها به شیوه‌هایی اعمال می‌شوند که هم منسجم‌اند و هم شکلی اجتماعی از فعالیت‌اند و در پی فهم خیرهای ذاتی این فعالیت هستند. فضیلت ما را قادر می‌سازد تا به این خیرها دست یابیم. این غایتی است که از همه شیوه‌های عملی والا تر است و خیر کل زندگی بشری را در پی دارد. این غایت فضیلت یکپارچگی و ثبات است.

این سه نویسنده مدعی تغییری اساسی در نحوه اندیشیدن ما به اخلاقیات هستند. آن‌ها خواه در پی برداشتن تأکید از روی تعهد و خواستار بازگشت به درک گسترده اخلاق باشند، خواه به دنبال سنتی وحدت‌بخش از شیوه‌هایی که فضیلت را ایجاد می‌کنند، نارضایتیشان از وضعیت فلسفه اخلاق مدرن مبنایی برای تغییر بود.

۲. رقیبی برای اخلاق وظیفه‌گرا و منفعت‌گرایی

تفاسیر متعددی از اخلاق فضیلت محور وجود دارد. این مفهوم که در حال پدیدار شدن است، در ابتدا به واسطه آنچه نیست تعریف شده بود، نه به واسطه آنچه هست. در این بخش این ادعا را مورد بررسی قرار می‌دهیم که اخلاق فضیلت محور در ابتدا خود را به عنوان نظریه‌ای رقیب برای اخلاق وظیفه‌گرا و پیامد‌گرایی معرفی کرد.

الف) چطور باید زندگی کرد؟

نظریه‌های اخلاقی با رفتار درست و غلط سر و کار دارند. این حوزه از فلسفه با دغدغه عملی در مورد رفتار درست پیوند اجتناب ناپذیری دارد. البته اخلاق فضیلت محور نوع پرسشی که ما از اخلاق می‌پرسیم را تغییر می‌دهد. در حالی که پیامدگرایی و اخلاق وظیفه‌گرا خود را با عمل درست سرگرم کرده‌اند، اخلاق فضیلت محور با زندگی مطلوب (خوب) و شخصیتی که باید داشته باشیم سر و کار دارد. «عمل درست چیست؟» اساساً با پرسش «چطور باید زندگی کنیم؟ چه نوع شخصی باید باشیم؟» در ارتباط است. در حالی که پرسش‌های نوع اول با مسئله خاصی در ارتباط است، دومین پرسش درباره کل زندگی است. اخلاق فضیلت محور به جای اینکه پرسد عمل درست در اینجا و اکنون چیست، می‌پرسد باید چه شخصیتی داشته باشیم که برای کل زندگی مان خوب باشد.

در حالی که اخلاق وظیفه‌گرا و پیامدگرایی مبتنی بر اصولی هستند که سعی می‌کنند عملی درست را به ما عرضه کنند، اخلاق فضیلت محور مبتنی بر شخصیت است. پاسخ به پرسش «چطور باید زندگی کرد؟» این است که باید با فضیلت زندگی کرد، یعنی باید شخصیتی با فضیلت داشت.

ب) شخصیت و فضیلت

اخلاق فضیلت محور مدرن از درک ارسطو از شخصیت و فضیلت الهام گرفته است. شخصیت از نظر ارسطو، به شکلی قابل توجه، با حالت بودن سر و کار دارد و درباره داشتن حالت درونی مناسب است. برای مثال فضیلت مهربانی یعنی داشتن احساسات و حالات درونی خوبی نسبت به دیگران. شخصیت با انجام دادن در ارتباط است. نظریه ارسطو نظریه‌ای درباره عمل کردن است؛ زیرا داشتن حالت‌های درونی با فضیلت در بردارنده تحریک شدن برای عمل کردن مطابق با آن‌ها است. فهم این مسئله که مهربانی و اکنشی مناسب به موقعیت و احساسی است که به‌طور مهربانانه آشکار شده است، به تلاشی متناظر برای مهربانانه عمل کردن منتهی می‌شود.

دیگر جنبه متمایز اخلاق فضیلت محور این است که ویژگی‌های شخصیتی موقعیت‌هایی پایا، استوار و ثابت هستند. اگر عاملی از ویژگی شخصیتی مهربانی برخوردار باشد، از او انتظار داریم که در هر موقعیتی، نسبت به دیگران و در همه زمان‌ها مهربانانه عمل کند، حتی وقتی که انجام این کار برایش سخت باشد. اگر شخصی شخصیتی ثابت داشته باشد، می‌توان مطمئن بود که همیشه مطابق با آن شخصیتش عمل می‌کند.

تشخیص این مسئله بسیار مهم است که شخصیت اخلاقی در دوره زمانی بلندمدتی پرورش می‌یابد. مردم با مجموعه‌هایی از گرایش‌ها طبیعی به دنیا می‌آیند. برخی از این گرایش‌های طبیعی مثبت‌اند، مثل دوستی و آرامش و برخی دیگر منفی‌اند، مثل خشم و حسادت. این گرایش‌ها با تأثیراتی که فرد در موقع رشد کردن می‌پذیرد، می‌توانند

تقویت شده یا عقیم بمانند. عوامل متعددی وجود دارد که می‌تواند پرورش شخصیت فرد را تحت تأثیر قرار دهد؛ از جمله والدین، معلمان، دوستان و الگوهای فرد؛ و میزان تشویق و توجهی که فرد دریافت می‌کند و قرار گرفتن در موقعیت‌های مختلف. گرایش‌های طبیعی ما مواد اولیه خامی هستند که با تولدمان به وجود می‌آیند و در طول روند طولانی و تدریجی آموزش و خوگیری شکل می‌گیرند.

آموزش و پرورش اخلاقی بخش مهمی از اخلاق فضیلت محور است. پرورش اخلاقی، دست کم در مراحل اولیه‌اش متکی به در دسترس بودن الگوهای رفتاری خوب است. عامل با فضیلت مانند الگویی عمل می‌کند و طالب فضیلت از الگویی تقلید می‌کند. این آغاز روند خوگرفتن فرد به عملی درست است. ارسطو به ما توصیه می‌کند تا اعمال یک فرد عادل را انجام دهیم، چون از این طریق خود نیز عادل می‌شویم. طالب فضیلت باید عادت‌های درست را بسط دهد؛ از همین رو، تمایل دارد تا اعمال بافضیلت را اجرا کند. فضیلت خودش عادت نیست. خوگیری یا عادت کردن، صرفاً به پرورش فضیلت کمک می‌کند، اما فضیلت واقعی نیازمند انتخاب، فهم و شناخت است. عامل بافضیلتی که عملی عادلانه انجام می‌دهد، این کار را صرفاً همچون واکنشی بدون فکر انجام نمی‌دهد، بلکه نسبت به ارزش فضیلت و اینکه چرا چنین واکنشی مناسب است، شناخت می‌یابد. فضیلت به‌طور آگاهانه و به‌خاطر خودش انتخاب می‌شود.

پرورش شخصیت اخلاقی ممکن است به اندازه کل زندگی فرد طول بکشد. ولی وقتی شکل گرفت، فرد همواره و در موقعیت‌های مختلف مطابق با آن رفتار می‌کند.

ارسطو در کتاب دوم اخلاق نیکوماخوس فضیلت را اینگونه تعریف می‌کند: حالتی غایت‌گرا که در حد وسط قرار گرفته و با تعقل درست مشخص می‌شود. همان‌طور که در بالا هم مشخص شده است، فضیلت یک حالت معین و همچنین حالتی غایت‌گراست. فاعل بافضیلت از سر دانایی و به‌خاطر خود عمل بافضیلت، آن را انتخاب می‌کند. مهربانانه عمل کردن، از سر تصادف، بدون فکر و یا صرفاً به این دلیل که دیگران چنین می‌کنند، کافی نیست. شما باید به این دلیل مهربانانه عمل کنید که تشخیص داده‌اید که این راه درست رفتار کردن است. توجه داشته باشید که هر چند خوگیری ابزاری برای پرورش شخصیت است، با فضیلت برابر نیست. فضیلت نیازمند انتخاب و تصدیق آگاهانه است.

فضیلت «در حد وسط قرار گرفته است» زیرا واکنش درست به هر موقعیتی نه خیلی شدید و نه خیلی خفیف است. فضیلت واکنشی مناسب به موقعیت‌ها و عامل‌های مختلف است. فضیلت‌ها با احساسات در ارتباطند. برای مثال، شجاعت با ترس در ارتباط است، عفت با احساس شرم و دوستی با احساساتی درباره رفتار اجتماعی. فضیلت در حد وسط قرار گرفته است زیرا حد وسط و حد تعادل عواطف را نشان می‌دهد، چرا که حد وسط یعنی تناسب. (این مسئله

به این معنا نیست که اندازه درست یعنی اندازه متوسط. گاهی اندازه مناسب برای نمایش عواطف، اندازه زیاد است، مثل مورد نیکوکاری.) اندازه متوسط نه زیاد است، نه کم؛ و نسبت به الزامات شخص و موقعیت متغیر است.

آخرین نکته اینکه، فضیلت با تعقل درست تشخیص داده می‌شود. فضیلت مستلزم میل و تعقل درست است. عملی که ناشی از تعقل نادرست باشد، عملی فاسد است. از دیگر سو، عاملی که مطابق با تعقل درستش رفتار می‌کند، اگر میلی نادرست داشته باشد، شکست خواهد خورد. عامل بافضیلت به راحتی عمل می‌کند، به درستی تعقل می‌کند، میل اش درست و هماهنگ است و همچنین حالت درونی بافضیلتی دارد که به آرامی به عمل تبدیل می‌شود. عامل بافضیلت همچون سرمشق فضیلت برای دیگران عمل می‌کند.

باید توجه داشته باشیم که این شرحی سرسری از ایده‌هایی است که ارسطو با جزئیات آن‌ها را بسط داده است و در اینجا اشاره‌ای مختصر به آن‌ها شد؛ چرا که برای ادعای اخلاق فضیلت محور و برای ارائه تفسیری منحصر به فرد که در رقابت با نظریه‌های هنجاری است، این ایده‌ها نقشی مهم دارند. طرفداران اخلاق فضیلت محور که نظریه‌شان را حول نقش مرکزی شخصیت و فضیلت گسترش داده، ادعا می‌کنند این مسئله فهمی منحصر به فرد از اخلاقیات به آن‌ها می‌دهد. تأکید بر پرورش شخصیت و نقش عواطف به اخلاق فضیلت محور اجازه می‌دهد تا تفسیری باورپذیر از فلسفه اخلاق داشته باشد؛ در حالی که چنین امکانی برای اخلاق وظیفه‌گرا و پیامدگرایی وجود ندارد. اخلاق فضیلت محور، به لطف مفهوم غنی فضیلت می‌تواند از مفاهیم گنج‌کننده وظیفه و تعهد اجتناب کند. قضاوت فضیلت، قضاوت کل زندگی است، نه قضاوت عملی مجزا.

پ) ضد نظریه و نامدون بودن اخلاق

ارسطو در کتاب اول اخلاق نیکوماخوس به ما هشدار می‌دهد که مطالعه اخلاق، مطالعه‌ای مبهم است. طرفداران اخلاق فضیلت محور نظریه‌های پیامدگرا و وظیفه‌گرا را برای انطباق نداشتن با این بینش به چالش می‌کشند. هم نظریه‌های پیامدگرا و هم نظریه‌های وظیفه‌گرا متکلی به اصل یا قاعده‌ای هستند که انتظار می‌رود در هر موقعیتی کارایی داشته باشند. از آنجا که اصول آن‌ها انعطاف‌ناپذیرند، نمی‌توانند با پیچیدگی همه موقعیت‌های اخلاقی‌ای که ما با آن‌ها رو برو می‌شویم، انطباق یابند.

ما همواره با مسائل اخلاقی روبرو هستیم. برای مثال: آیا باید به دوستم بگویم که با نامزدش در ارتباط هستم؟ آیا باید در امتحان تقلب کنم؟ آیا باید سقط جنین کنم؟ آیا باید بچه‌ای که در حال غرق شدن است را نجات دهم؟ آیا دوقلوهای به هم چسبیده را باید از هم جدا کنیم؟ آیا باید به اعتراضات مربوط به مواد سوختی ملحق شوم؟ این مسائل

همگی با هم متفاوتند و به نظر می‌آید نمی‌توانیم با استفاده از یک قاعده راه‌حلی برای همه آن‌ها بیابیم. اگر مسائل گوناگونند، نباید انتظار داشته باشیم که راه‌حل آن‌ها را در یک قاعده انعطاف‌ناپذیر که استثنایی نمی‌پذیرد پیدا کنیم. اگر ماهیت چیزهایی که مطالعه می‌کنیم گوناگون و در حال تغییر است، بنابراین اگر پاسخ‌مان انعطاف‌ناپذیر باشد، نمی‌تواند پاسخ خوبی باشد. پاسخ به سؤال «چطور باید زندگی کرد؟» را نمی‌توان در یک قاعده یافت. از نظر اخلاق فضیلت محور، قواعد در بهترین حالت اکثراً درست هستند، ولی ممکن است همیشه پاسخ مناسبی نداشته باشند.

دکترین حد وسط دقیقاً همین ایده را در بر می‌گیرد. پاسخ بافضیلت نمی‌تواند توسط یک قاعده یا اصل تصرف شود؛ قاعده یا اصلی که عامل بتواند آن را فراگیرد و بعد بافضیلت عمل کند. شناخت فضیلت به واسطه تجربه، حساسیت، توانایی درک، توانایی برای تعقل عملی و... حاصل می‌شود و پرورش‌اش به زمانی طولانی نیاز دارد. این ایده که اخلاق نمی‌تواند به تصرف یک قاعده یا اصل در بیاید «نامدون بودن قضیه اخلاقی» نام دارد. اخلاق آنقدر متنوع و مبهم است که نمی‌تواند توسط قانونی انعطاف‌ناپذیر ضبط شود؛ بنابراین، رویکردمان به اخلاقیات باید به واسطه نظریه‌ای باشد که به اندازه خود موضوع انعطاف‌پذیر و در موقعیت‌های مختلف پاسخگو باشد. در نتیجه، بسیاری از طرفداران اخلاق فضیلت محور، مخالف با نظریه‌پردازی بودند و نظریه‌هایی را که به طور نظام‌مند در پی ضبط کردن همه‌ی اعتبارهای اخلاقی و عملی بودند، رد می‌کردند.

ت) نتیجه‌گیری

اخلاق فضیلت محور در ابتدا به عنوان تفسیری مخالف با پیامدگرایی و اخلاق وظیفه‌گرا مطرح شد. منشأ گسترش این نظریه، نارضایتی از مفاهیم وظیفه و تعهد و همچنین نقش مرکزی آن‌ها در فهم اخلاقیات بود. این اخلاق، همچنین از اعتراض به استفاده از قواعد و اصول انعطاف‌ناپذیر و به کار بردن آن‌ها در موقعیت‌های مختلف و متنوع اخلاقی ناشی شده است. اخلاق فضیلت محور، به طور مشخص، ادعا می‌کند که فضیلت و شخصیت در درک زندگی اخلاقی نقشی مرکزی دارد و برای پاسخ به این پرسش‌ها از آن استفاده می‌کند: «چطور باید زندگی کنم؟ چه شخصی باید باشم؟» نظریه‌های پیامدگرا مبتنی بر نتیجه‌اند و نظریه‌های کانتی مبتنی بر عامل. ولی اخلاق فضیلت محور مبتنی بر شخصیت است.

۳. نظریه‌های اخلاقی فضیلت محور

اعتراض به نظریه‌های هنجاری دیگر و مخالفت با ادعاهای دیگران، اولین مرحله گسترش اخلاق فضیلت محور بود. طرفداران اخلاق فضیلت محور بعد از آن، به بسط تفاسیر تکامل یافته‌ای پرداختند که شایستگی‌های این اخلاق را

نشان می‌داد و صرفاً نقدی بر پیامدگرایی و اخلاق وظیفه‌گرا نبود. این تفسیرها به‌نحو قابل توجهی تحت تأثیر درک ارسطو از فضیلت بودند. هرچند که برخی از انواع اخلاق فضیلت محور از تفسیرهای افلاطون، سقراط، آکویناس، هیوم و نیچه از فضیلت و اخلاق الهام گرفته بودند، مفاهیم ارسطویی اخلاق فضیلت محور در این حوزه، همچنان در اکثریت بودند. اخلاق فضیلت محور در سه شاخه اصلی گسترش یافت: یودایمونیزم، نظریه‌های عامل محور و اخلاف مراقبت.

الف) یودایمونیا

«یودایمونیا» اصطلاحی ارسطویی است که شادی ترجمه شده است؛ که البته ترجمه‌ای نامناسب و ناکافی است. برای فهم نقش این اصطلاح در اخلاق فضیلت محور، نگاهی به برهان عملکرد ارسطو می‌اندازیم. ارسطو تصدیق می‌کند که اعمال بی‌هدف نیستند چون غایتی دارند. هر عملی خیر را غایت خود قرار داده است. برای مثال، واکسن زدن نوزادان معطوف به غایت سلامت نوزادان است؛ تنیس‌باز انگلیسی، تیم همن روی سرویس‌هایش کار می‌کند تا جام ویمبلدون را ببرد، و ... افزون بر این، چیزهایی هم هستند که به‌خاطر خودشان اجرا می‌شوند (آنها فی‌نفسه غایت هستند) و چیزهایی هم هستند که به‌خاطر دیگران انجام می‌شوند (وسایلی برای دیگر غایت‌ها). ارسطو ادعا می‌کند چیزهایی که فی‌نفسه غایت‌اند، در غایتی وسیع‌تر مشارکت دارند؛ غایتی که بالاترین خیرهاست. این خیر اعلی یودایمونیا است. یودایمونیا شادی، رضایت و کمال؛ و نام بهترین نوع زندگی است که فی‌نفسه غایت و ابزاری برای زندگی است.

ارسطو اعتقاد دارد، وقتی چیزی عملکردی دارد، خیر آن چیز زمانی است که عملکردش را به خوبی انجام دهد. برای مثال چاقو عملکردی دارد و آن بریدن است؛ و زمانی عملکردش را به خوبی انجامی می‌دهد که بتواند به خوبی ببرد. این برهان برای انسان‌ها هم به کار می‌رود: انسان عملکردی دارد و انسان خوب کسی است که عملکردش را به خوبی انجام دهد. عملکرد انسان که مخصوص اوست و او را از دیگر موجودات متمایز می‌کند تعقل کردن یا عقل است. بنابراین، عملکرد انسان تعقل است و زندگی‌ای که باعث متمایز شدن انسان‌ها می‌شود، زندگی مطابق عقل است. اگر عملکرد انسان تعقل است، انسان خوب انسانی است که به خوبی تعقل می‌کند. این نوع زندگی، زندگی عالی یا زندگی یودایمونیا است. یودایمونیا یعنی زندگی بر اساس فضیلت؛ بالاترین عملکرد انسان زندگی مطابق با عقل است.

اهمیت اخلاق فضیلت محور یودایمونیایی این است که رابطه میان فضیلت و خوبی را معکوس می‌کند. منفعت‌گرا می‌تواند ارزش فضیلت مهربانی را بپذیرد؛ اما تنها به این دلیل چنین چیزی را می‌پذیرد که کسی که چنین گرایش (یعنی مهربانی) دارد نتایجی را فراهم می‌کند که سود را به حداکثر می‌رساند. پس فضیلت تنها به واسطه نتایجی که در

پی دارد توجیه می‌شود. در اخلاق فضیلت محور یودامونیایی، فضیلت‌ها به‌خاطر مؤلفه‌های ساختاری یودامونیا (تندرستی و شکوفایی انسانی) که فی‌نفسه خیر است توجیه می‌شوند.

روزالیند هورست‌هاوس تفسیری مفصل از اخلاق فضیلت محور یودامونیایی ارائه می‌دهد. هورست‌هاوس استدلال می‌کند که فضیلت‌ها از صاحبانشان انسان‌هایی خوب می‌سازند. همه چیزها می‌توانند نمونه‌های شایسته نوع طبیعی خودشان را ارزیابی کنند. هورست‌هاوس، مانند ارسطو، ادعا می‌کند که روش ویژه انسان برای زندگی کردن، روش عقلانی است: انسان‌ها به‌طور ذاتی و طبیعی عقلانی عمل می‌کنند؛ همین ویژگی است که به ما اجازه می‌دهد تا تصمیم بگیریم و شخصیت‌مان را تغییر دهیم و به دیگران هم اجازه می‌دهد تا ما را مسئول انتخاب‌هایمان بدانند. بافضیلت عمل کردن - یعنی عمل مطابق عقل - عمل مطابق شیوه خاص ماهیت انسانی است و به یودامونیا منتهی می‌شود. این مسئله به این معنا است که فضیلت‌ها به صاحبانشان سود می‌رسانند. ممکن است تصور شود که درخواست‌های اخلاقی در تعارض با نفع شخصی است که البته در دیگر خوانش‌ها از اخلاقیات چنین چیزی صادق است؛ اما اخلاق فضیلت محور یودامونیایی تصویری متفاوت عرضه می‌کند. ذات انسانی به‌گونه‌ای است که فضیلت نه تنها در نقطه مقابل نفع شخصی قرار ندارد بلکه بخشی جوهری در شکوفایی انسانی نیز هست. زندگی خوب برای انسان‌ها، زندگی با فضیلت است و بنابراین بافضیلت بودن موجب نفع بردن خودمان خواهد شد. فضیلت‌ها نه تنها ما را به سمت زندگی خوب هدایت می‌کنند (مثلاً اگر خوب باشید پاداش می‌گیرید) بلکه یک زندگی بافضیلت، زندگی خوبی است؛ زیرا اجرای ظرفیت‌های عقلی و اجرای فضیلت خود نوعی پاداش به حساب می‌آید.

البته لازم به ذکر است که ممکن است راه‌های متفاوتی برای گسترش زندگی خوب و فضیلت در اخلاق فضیلت محور وجود داشته باشد. برای مثال فیلیپ فوت فضیلت‌ها را مبتنی بر چیزی می‌داند که برای انسان خوب است. فضیلت‌ها برای صاحبان‌شان و همچنین برای جامعه سودمند هستند (توجه داشته باشید که این نظر با نظر مک‌این‌تایر مبنی بر اینکه فضیلت‌ها ما را قادر می‌سازند تا در عمل انسانی به خیر یا خوبی دست یابیم، شباهت دارد). فضیلت‌ها نه تنها به این دلیل که سازنده زندگی خوب هستند، بلکه به این دلیل که سهمی در آن دارند، ارزشمند هستند.

تفسیری دیگر را کمال‌گرایانی چون تامس هورک ارائه می‌دهند. هورک فضیلت‌ها را از ویژگی‌هایی اخذ می‌کند که به‌طور کامل خواص ضروری ما را به عنوان انسان پرورش می‌دهند. افراد در برابر معیار کمال که سطحی نادر یا ایده آل از دستاورد انسانی را بازتاب می‌دهد، قضاوت می‌شوند. فضیلت‌ها ظرفیت ما برای عقلانیت را درک کرده و بنابراین در رفاه و کمال ما به این معنا، مشارکت می‌کنند.

ب) تفسیرهای عامل‌محور از اخلاق فضیلت محور

همه تفسیرهای اخلاق فضیلت محور یودایمونیایی نیستند. مایکل اسلات بر اساس شهود عقل عرفی ما درباره ویژگی‌های شخصیتی قابل تحسین، تفسیری از فضیلت ارائه می‌دهد. اسلات میان نظریه‌های عامل محور و نظریه‌هایی که بر عامل تمرکز دارند، تمایزی قائل می‌شود. نظریه‌هایی که بر عامل تمرکز می‌کنند، زندگی اخلاقی را بر حسب چیزی درک می‌کنند که شخصی بافضیلت است؛ در حالی که فضیلت‌ها حالاتی درونی‌اند. نظریه ارسطو نمونه‌ای از نظریه‌ای است که بر عامل تمرکز می‌کند. برعکس، نظریه‌های عامل محور رادیکال‌ترند؛ زیرا ارزیابی‌شان از اعمال، مبتنی بر قضاوت‌های اخلاقی درباره زندگی درونی عواملی است که آن اعمال را انجام می‌دهند. ویژگی‌های انسانی زیادی وجود دارد که ما آن‌ها را تحسین می‌کنیم؛ ویژگی‌هایی مثل خیرخواهی، مهربانی، دلسوزی و... و ما با نگاه کردن به افرادی که تحسین‌شان می‌کنیم، یعنی با نگاه کردن به نمونه‌های اخلاقی می‌توانیم این ویژگی‌ها را شناسایی کنیم.

پ) اخلاق مراقبت

در نهایت، اخلاق مراقبت نسخه تأثیرگذار دیگری از اخلاق فضیلت محور است. محرک این تفسیر از اخلاق فضیلت محور که اساساً با نویسندگان فمینیستی مثل آنت بایر بسط یافت، این اندیشه بود که مردان با اصطلاحاتی مردانه چون عدالت و خودمختاری فکر می‌کنند، در حالی که زنان با اصطلاحات زنانه‌ای چون مراقبت فکر می‌کنند. این نظریه‌ها تغییری در نگاه ما به اخلاقیات و فضیلت ایجاد کرده، به سمت فضیلت‌هایی که توسط زنان درک می‌شود حرکت کردند؛ فضیلت‌هایی مثل مراقبت کردن از دیگران، شکیبایی، توانایی شیر دادن، ایثار و... این فضیلت‌ها در حاشیه قرار گرفته‌اند؛ زیرا جامعه ارزشی برای مشارکت زنان قائل نبوده است. نوشتن در این فضا، همیشه ارتباط آشکاری با اخلاق فضیلت محور نداشته است. بلکه بحث‌های آن‌ها درباره فضیلت‌های خاص و ارتباط این فضیلت‌ها با عمل اجتماعی، آموزش اخلاقی و... است که برای اخلاق فضیلت محور اهمیت دارد.

ت) نتیجه‌گیری

تفسیرهای متفاوتی از اخلاق فضیلت محور وجود دارد. سه دسته از این تفسیرها که در بالا مطرح شد، نمایندگان این حوزه هستند. البته این حوزه بسیار وسیع است و نویسندگان گوناگونی وجود دارند که تفسیرهای دیگری از فضیلت ارائه داده‌اند. برای مثال، کریستین سوانتون با ارتباط دادن اخلاق فضیلت محور با افکار نیچه، تفسیری پلورالیستی از آن ارائه داده است. نظریه نیچه بر خود درونی تأکید دارد و پاسخی ممکن برای فهم بهتر روانشناسی اخلاقی ارائه می‌دهد. سوانتون تفسیری از حب-نفس ارائه می‌دهد که به او اجازه می‌دهد تا فضیلت واقعی را از مفاسدی که ارتباط نزدیکی با آن دارند، متمایز کند؛ مثلاً اعتماد به نفس را از غرور و تظاهر، و اشکال خوب کمال‌گرایی را از اشکال بد

آن متمایز کند. او همچنین از ایده خلاقیت و ظهور نیچه استفاده کرد تا نشان دهد که اشکال مختلفی از تصدیق با فضیلت‌ها تناسب دارند.

از لحاظ تاریخی، تفسیرها درباره فضیلت بسیار گسترده و متنوع هستند. فضیلت از نظر هومر باید در جامعه هومر درک شود. معیار برتری از درون جامعه‌ای خاص مشخص می‌شود و پاسخگویی با نقش فرد در جامعه مشخص می‌شود. همچنین، ارزش یکی با ارزش دیگری قابل مقایسه است و رقابت در تعیین ارزش یکی از آن‌ها کاری سخت است.

دیگر تفسیرها درباره اخلاق فضیلت محور از نویسندگان مسیحی‌ای چون آکویناس و آگوستین الهام گرفته اند (نگاه کنید به کتاب دیوید اودربرگ). تفسیر آکویناس از فضیلت متمایز است؛ زیرا او نقشی به اراده می‌دهد. فضیلت می‌تواند اراده فرد را هدایت کند و ما مطیع قانون طبیعی هستیم؛ زیرا این توانایی را داریم که حقیقت قضاوت‌های عملی را درک کنیم. داشتن فضیلت یعنی داشتن اراده برای اجرای آن و همچنین داشتن شناخت از انجام چنین کاری. انسان‌ها در معرض شر هستند و پذیرش این مسئله به ما اجازه می‌دهد تا پذیرای فضیلت‌های ایمان، آرزو و نیکوکاری باشیم – این‌ها همان فضیلت‌های عشق هستند که تفاوتی اساسی با فضیلت‌های ارسطویی دارند.

این سه نوع از نظریه که در بالا مطرح شد، در طول سالیان گسترش یافتند، به بسیاری از پرسش‌ها پاسخ دادند و اغلب در واکنش به انتقادات تغییر کردند. برای مثال مایکل اسلات از اخلاق فضیلت محور عامل محور به تفسیر احساسی هیومی‌تری از اخلاق فضیلت محور روی آورد. تفسیرهای هیوم درباره اخلاق فضیلت محور مبتنی بر انگیزه خیرخواهی و این ایده است که اعمال باید با احساساتی که بروز می‌دهند ارزیابی شوند. احساسات ستودنی آن‌هایی هستند که نگرانی برای انسانیت را نمایش می‌دهند. خواننده علاقمند باید آثار اصلی این نویسندگان را بخواند تا بتواند عمق و تفصیل نظریه‌های آن‌ها را درک کند.

۴. ایرادات وارده به اخلاق فضیلت محور

بسیاری از چیزهایی که در مورد اخلاق فضیلت محور نوشته شده است، در پاسخ به انتقادات وارده به این نظریه بوده است. در این بخش سه ایراد و پاسخ‌های متناظر آن را می‌آوریم. این پاسخ‌ها مبتنی بر ایده‌های گسترده‌ای هستند که بیشتر تفسیرهای اخلاق فضیلت محور درباره آن‌ها اتفاق نظر دارند.

الف) خودمحور بودن

فرض بر این است که اخلاقیات درباره دیگر افراد است و با اعمال ما تا آن اندازه که روی دیگران تأثیر دارد، در ارتباط است. تحسین و سرزنش اخلاقی به مبنای ارزیابی از رفتارمان نسبت به دیگران و روش‌هایی که در آن‌ها نگرانی‌مان برای خوشی دیگران را نشان می‌دهیم یا نمی‌دهیم، منسوب است. با توجه به این ایراد، اخلاق فضیلت‌محور خودمحور است؛ زیرا دغدغه اولیه‌اش شخصیت خود عامل است. ظاهراً تحصیل فضیلت به عنوان بخشی از خوشی و شکوفایی عامل، امری ضروری برای اخلاق فضیلت‌محور است. اخلاقیات ما را ملزم می‌کند که به دیگران به‌خاطر خودشان توجه کنیم، نه به‌خاطر منفعی که ممکن است برای ما داشته باشند. این که صرفاً برای شادتر بودن خودمان دلسوزی، مهربانی و راستگویی کنیم، نادرست به‌نظر می‌رسد.

در ارتباط با همین ایراد، ایرادی کلی‌تر در برابر این ایده وجود دارد که خوشی را ارزش اصلی تلقی می‌کند و دیگر چیزها را صرفاً به‌خاطر مشارکتی که در این ارزش اصلی دارند، ارزشمند می‌داند. این دسته از حملات که در نوشته‌های تیم اسکانلون وجود دارد، درک خوشی به‌عنوان مفهومی اخلاقی را نقد می‌کند و آن را به منفعت شخصی شبیه‌تر می‌داند. علاوه بر این، خوشی اجازه ندارد تا با دیگر اشخاص مقایسه شود. بنابراین، خوشی نمی‌تواند نقشی را که طرفداران یودایمونیا برایش فرض کرده‌اند، ایفا کند.

این ایراد نقش فضیلت را در این نظریه درک نکرده است. فضیلت‌ها معطوف به دیگران هستند. برای مثال، مهربانی درباره نحوه پاسخ ما به نیاز دیگران است. دغدغه عامل بافضیلت این است که شخصیتی درست را پرورش دهد تا بتواند به‌نحوی مناسب به نیازهای دیگران پاسخ دهد. فضیلت مهربانی یعنی توانایی درک موقعیت‌هایی که باید در آن مهربان بود، داشتن حالتی برای دادن پاسخی مهربانانه به‌شیوه‌ای ممتد و پایدار و توانایی برای نشان دادن شخصیتی مهربان مطابق با نیازهای فرد به مهربانی. تفسیر یودایمونیا از اخلاق فضیلت‌محور مدعی است که خیر عامل و خیر دیگران دو غایت جدا از هم نیستند؛ و هر دو نتیجه اجرای فضیلت‌اند. اخلاق فضیلت‌محور نه تنها خود محور نیست، بلکه آنچه برای اخلاقیات ضروری است را با آنچه برای نفع شخصی ضروریست، متحد کرده است.

(ب) راهنمای عمل

فلسفه اخلاق با مسائل عملی سر و کار دارد و اساساً در اینباره است که باید چکار کنیم. اخلاق فضیلت‌محور نظریه‌های پیامد‌گرا و وظیفه‌گرا را به‌خاطر انعطاف‌ناپذیر بودنشان نقد می‌کند؛ زیرا این نظریه‌ها بر یک قاعده یا اصل تکیه دارند. یکی از پاسخ‌هایی که به این انتقادات می‌توان داد این است که این نظریه‌ها راهنمای عمل هستند. وجود قواعد «انعطاف‌ناپذیر» قوت است نه ضعف؛ زیرا دستورالعملی آشکار برای انجام فعل ارائه می‌دهد. وقتی این اصول را بشناسیم می‌توانیم در موقعیت‌های عملی از آن‌ها استفاده کرده، با آن‌ها راهنمایی شویم. این ایراد مطرح شده است که

اخلاق فضیلت محور با تأکیدش بر ماهیت مبهم اخلاق نمی‌تواند هیچ کمک عملی برای چگونگی رفتار کردن، ارائه دهد. نظریه‌ای که نتواند راهنمایی برای عمل باشد، نمی‌تواند نظریه اخلاقی مناسبی باشد.

پاسخ اصلی به این انتقاد تأکید بر نقش عامل بافضیلت در مقام یک سرمشق است. اخلاق فضیلت محور، با انعطاف پذیر بودن و موقعیت پذیر بودن، ماهیت مبهم اخلاق را منعکس می‌کند، ولی همچنین می‌تواند با نشان دادن نمونه‌ای از عامل بافضیلت، راهنمای عمل هم باشد. عامل بافضیلت کسی است که شخصیت اخلاقی را به طور کامل پرورش داده، فضیلت‌هایی دارد و مطابق با آن‌ها عمل می‌کند؛ وی همچنین می‌داند که به عنوان یک سرمشق چطور رفتار کند. علاوه بر این، اخلاق فضیلت محور تأکید قابل توجهی بر پیشرفت قضاوت اخلاقی می‌کند. دانستن اینکه چه کاری باید انجام شود، نهادینه شدن یک اصل نیست؛ بلکه روند یادگیری اخلاقی‌ای است که یک عمر طول می‌کشد و تنها زمانی پاسخی روشن ارائه می‌شود که فرد به بلوغ اخلاقی برسد. اخلاق فضیلت محور نمی‌تواند پاسخی ساده و فوری به ما دهد. زیرا چنین پاسخ‌هایی وجود ندارند. با این حال، اگر بتوانیم نقش عامل اخلاقی و اهمیت آموزش و پرورش اخلاقی را درک کنیم، اخلاق فضیلت محور هم می‌تواند راهنمای عمل باشد. اگر فضیلت دربردارنده تعقل و میل درست باشد، وقتی بتوانیم تعقل درست را ادراک کنیم و امیالمان را به تصدیق فرمان‌های آن عادت دهیم، اخلاق فضیلت محور می‌تواند راهنمای عمل باشد.

پ) شانس اخلاقی

آخرین نکته اینکه، این دغدغه وجود دارد که اخلاق فضیلت محور ما را در گروهی شانس قرار می‌دهد. اخلاقیات درباره مسئولیت و تناسب تحسین و سرزنش است. بنابراین، ما عامل را تنها برای اعمالی که ناشی از انتخاب آگاهانه‌اش بوده است، سرزنش یا تحسین می‌کنیم. رسیدن به فضیلت دشوار است و ممکن است مسائلی که تحت کنترل ما نیستند، اشتباه پیش روند. همان‌طور که آموزش، عادت، تأثیر و نمونه درست می‌تواند باعث پیشرفت فضیلت شود، عوامل تأثیرگذار نادرست می‌توانند عکس این مسئله را ایجاد کنند. برخی افراد ممکن است شانس این را داشته باشند که کمک و تشویقی را که برای رسیدن به بلوغ اخلاقی نیاز دارند، به دست بیاورند؛ ولی دیگرانی هستند که چنین شانس ندارند. اگر پرورش فضیلت (یا عکس آن) به شانس بستگی دارد، تحسین فرد بافضیلت (و سرزنش فرد بی‌فضیلت) برای چیزی که در کنترل او نبوده است، کاری منصفانه خواهد بود؟ افزون بر این، برخی از تفسیرها در مورد فضیلت، مبتنی بر در دسترس بودن خیرهای خارجی است. دوستی با شخص بافضیلت در فضیلت ارسطویی آنقدر مهم است که فقدان چنین دوستی بافضیلتی یعنی فقدان یودایمونیا. هرچند که ما هیچ کنترلی روی در دسترس بودن دوستان خوب نداریم. اگر پرورش فضیلت یا عدم آن تحت کنترل ما نباشد، چطور می‌توانیم فرد با فضیلت را تحسین کرده، بی‌فضیلت را سرزنش کنیم؟

برخی از نظریه‌ها (مثل اخلاق وظیفه‌گرا) سعی دارند تا تأثیر شانس را در اخلاقیات از میان ببرند. اما اخلاق فضیلت محور با پذیرش شانس اخلاقی به این ایراد پاسخ می‌دهد. اخلاق فضیلت محور بیش از آنکه سعی کند تا اخلاقیات را از مسائلی که خارج از کنترل آن هستند مصون دارد، به شکنندگی زندگی خوب اشاره می‌کند و آن را جزئی از ویژگی‌های اخلاقیات بر می‌شمارد. ارزش زندگی خوب در شکنندگی و آسیب‌پذیری بودنش است. ممکن است در راه رسیدن به فضیلت اتفاقات نادرستی مثل گم شدن فضیلت رخ دهد، اما این آسیب‌پذیری جنبه‌ای ضروری در شرایط انسانی است که رسیدن به زندگی خوب را بیش از پیش با ارزش می‌کند.

۵. فضیلت در پیامدگرایی و اخلاق وظیفه‌گرا

اخلاق فضیلت محور تفسیرهایی کاملاً متفاوت از اخلاق وظیفه‌گرا و پیامدگرایی ارائه می‌دهد. البته اخلاق فضیلت محور نه تنها به واسطه شرحی تکامل یافته از فضیلت بلکه با وادار کردن پیامدگرایان و وظیفه‌گرایان به تجدید نظر در دیدگاه‌هایشان و استفاده از فضیلت در آن‌ها، فلسفه اخلاق مدرن را تحت تأثیر قرار داده است.

وظیفه‌گرایان سال‌ها برای بحث‌هایشان در مورد نظریه اخلاقی کانت به اساس متافیزیک اخلاق استناد می‌کردند. ظهور اخلاق فضیلت محور بسیاری از نویسندگان را بر آن داشت تا دیگر آثار کانت را بررسی کنند. متافیزیک اخلاق، انسان‌شناسی دیدگاهی عملگرایانه را شکل می‌دهد و تا حد کمتری دین در حوزه عقل محض به منابعی تبدیل شدند که نقش فضیلت در اخلاق وظیفه‌گرا از آن‌ها الهام گرفته است. فضیلت کانتی از بسیاری جهات به فضیلت ارسطویی شباهت دارد. کانت در متافیزیک اخلاق بر اهمیت آموزش، خوگیری و پیشرفت تدریجی تأکید می‌کند - وظیفه‌گرایان مدرن از همه این ایده‌ها برای اثبات امکان عقل عرفی این نظریه استفاده کردند. از نظر کانتیان، نقش اصلی فضیلت و پرورش مناسب شخصیت این است که یک شخصیت بافضیلت به آزمایش فرمول یک قاعده اخلاقی کمک می‌کند. از دیگر جنبه‌ها، فضیلت کانتی با دیگر مفاهیم فضیلت متفاوت است. این تفاوت‌ها دست کم مبتنی بر سه ایده است: اولی اینکه، فضیلت کانتی با عواطف و احساسات سر جنگ دارد. خواه تصور شود که عواطف باید مقید شده یا از بین بروند، از نظر کانت، ارزش اخلاقی تنها از وظیفه‌انگیزه سر بر می‌آورد، انگیزه‌ای که با میل سر جنگ دارد. این مسئله با تصویر ارسطویی از هماهنگی میان عقل و میل تضاد کامل دارد. دوم اینکه، از نظر کانت چیزی به نام ضعف اراده وجود ندارد، حال آنکه این همان معنایی است که ارسطو برای تمایز میان پرهیزگاری و ناپرهیزگاری استفاده کرده بود. سومین و آخرین مورد اینکه، کانتیان باید رابطه میان فضیلت به‌عنوان چیزی که در جهان تجربی رخ می‌دهد و ملاحظات کانت درباره ارزش اخلاقی در جهان غیر مادی را تفسیر کنند (ملاحظات)

می‌تواند اینگونه تعبیر شود که میان ایده‌های کتاب اساس متافیزیک اخلاق و دیگر آثار کانت تناقضی ایجاد کرده است).

نقشی که پیامدگرایان برای فضیلت در نظر گرفتند این بود که آن را محرکی برای نتایج خوب تلقی کردند. فضیلت فی‌نفسه با ارزش نیست؛ ولی برای نتایج خوبی که به بار می‌آورد ارزشمند است. ما باید گرایش‌های بافضیلت را پرورش دهیم، زیرا چنین گرایش‌هایی در صدد به حداکثر رساندن منفعت هستند. برخی از پیامدگرایان، مانند درایور، فراتر می‌روند و ادعا می‌کنند که شناخت برای فضیلت ضروری نیست.

تفسیرهای طرف مقابل سعی کرده‌اند تا مزایای اخلاق فضیلت محور را در خود جا داده و به شیوه‌هایی گسترش یابند که به آن‌ها اجازه دهد تا به چالش‌هایی مطرح شده از سوی اخلاق فضیلت محور پاسخ دهند. این مسئله باعث شده است که کارهای جالب و مؤثری در این حوزه از فلسفه انجام شود.

منبع

Virtue Ethics, a basic introduction Essay, No.۲۰۰۵, by Dr. Jan Garrett.

منبع: مجله اطلاعات حکمت و معرفت، آذر ۱۳۹۳، سال نهم - شماره ۹ (۶ صفحه - از ۱۸ تا ۲۳)